

سردار شاه محمود خان غازی

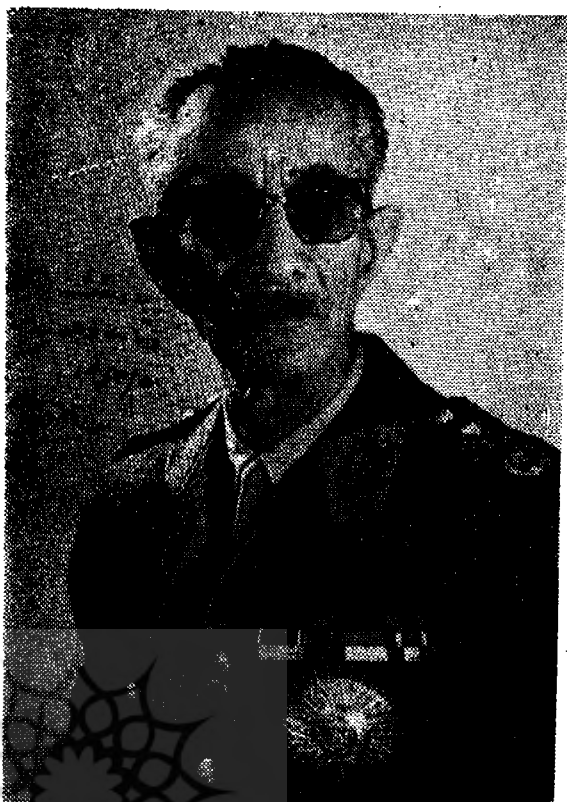
نوشتهٔ مارشال شاه ولی خان غازی
فاتح کابل

برای آزادی هندوستان یا انگلیس مبارزه کرده محکوم به اعدام شده و در افغانستان مهاجرت کرده و در جنگ استقلال افغانستان بطور مخفی در قبایل آزاد رفته اعلان‌ها و مراسلات دولت افغانستان را به مردم توزیع نموده و حتی مردم پنجاب را نیز از ارادهٔ دولت افغانستان اطلاع داده آنها را برخلاف دولت برتانیه تحریک کرده بود.

معلوم شد سردار شاه محمود خان از بیم مشکل تراشی سرحد داران انگلیس و از ترس گرفتاری و محاکمه و اعدام الله نواز خان بصورت مخفی به بلپاس تغییر بمشکل از سرحد عبور نموده بود. شب‌اشب سپه سالار هدایات لازمه داد و آنها در همان نیمهٔ شب بطور پنهانی واپس رفتند بامداد از پارهٔ چنار روان شدیم حاجی نواب خان از پشاور با ما یکجا شده بود

ساعت دوشب ناگهان دونفر بلپاس تغییر سر و روی بسته در اطباق وارد شدند معلوم شد سردار شاه محمود خان و اله نواز خان میباشد که به زحمت از سرحد عبور نموده در ظلمت شب خود را بمانده اند سردار شاه محمود خان ترتیب برآمدن خود را از کابل با شرح رسیدن به حاجی و صورت فعالیت خود را تفصیل داد در آخر معلوم شد نامه‌های سپه سالار از پشاور بایشان رسیده و از آمدن ما به توت گی آگاه شده برای اخذ هدایت آمده اند.

حقیقتاً آمدن این دو نفر امر خارقه بود مخصوصاً الله نواز خان که از جملهٔ همان چند نفر بود که



وی از سران لوگر و از خدام صادق وطن بود دیدن خاک وطن و زیارت کوه و بیابان آن احساسات ما را به هیجان آورد. شب در منزل یکی از خوانین توری سپری شد ضیح دو اسب و یک گاو برای سواری و سامان ما از خوست رسید سپه سالار و من و حاجی نواب خان براه افتادیم منظره غلبه بر حبیب الله که تمام تجهیزات حربی و خزاین مملکت در دست اوست بسیار جالب بود. کاروان کوچک و اراده بزرگ بی سروسامانی و امید

غلبه بر ظلم و خونریزی مقابله با جهل و تاریکی بالاخره نجات وطن. کم کم بخوست نزدیک می شدیم با وصف آن ماه رمضان بود مردم از راههای دور باستقبال سپه سالار آمده در هر جا سر راه ایستاده بودند همین که چشم شان بدیدار سپه سالار می افتاد از حالت بیماری وی اظهار تأسف میکردند.

از بیانات مردم معلوم شد که آن ها اتفاق نموده بودند تا به قرارگان عسکری خوست خمله نمایند و آن را متصرف شوند.

باین نیت چند روز قبل از آمدن ما به قلعه حمله برده و آن را محصور نموده بودند محمد سرور خان حاکم و نور محمد خان قوماندان عسکری در قلعه مانده آذوقه شان تمام شده بود و باید خود را به مردم خوست تسلیم میکردند ولی دیر روز که اطلاع رسیدن سپه سالار را شنیده بودند به احترام ورود سپه سالار دست از محاصره قلعه برداشته و خود بخود با حاکم و قوماندان عسکری آشتی نموده بودند هنگامیکه ما به بالا حصار خوست نزدیک شدیم حاکم و قوماندان و سران قوم باتفاق همدیگر باستقبال ما آمدند ما این مسئله را فال نیک گرفتیم و خوش شدیم که قضیه منجر به جنگ و خون ریزی نشد.

شب رادر بالاحصار خوست بسر
 بردیم سپهسالار از همان اول شب
 پیغام فرستاده مردم خوست را به
 يك جرگه ملی دعوت داد - فردا
 در طلوع آفتاب نخستین بار جرگه
 قومی منعقد شد در این جا بود که
 اولین سنگ شهادت نجات وطن
 گذاشته شد مشران هر قوم با دسته
 های قومی در جرگه شامل شدند
 انجام آرزوهای ما مربوط به فیصله
 این جرگه ها بود .

سپه سالار احوال موجوده وطن
 را شرح و با استدلالیکه در آن روز
 لازم بود احوال پرفلاکت وطن را به
 مردم بیان کرد و مردم را برای يك
 قیام ملی جهت حفظ آبرو و حفظ
 نظام و اجتماع و طرد ظلم و جهل
 دعوت کرد و چنان با شجاعت و
 ایمان و اطمینان کامل سخن راند که
 همگان یکباره به شور و شغف درآمدند
 و کمال آمادگی و قربانی خود را
 در راه دفاع و حفظ امنیت و همراهی
 با نظریات خیرخواهانه سپهسالار
 اظهار نمودند .

تأثیر سخنان سپهسالار بمقیده
 من نسبت به دو امر بود یکی سوابق
 در ادوار گذشته و مخصوصاً دادن
 امتحان در جنگ استقلال و اظهار
 رشادت در آن قربانگاه ملی که در
 این جرگه مردم مکرر از آن یاد
 میکردند دوم عشق و علاقه خود مردم

که به بقایای موجودیت و حفظ
 آبروی مملکت خوددارند و منتظر
 چنین روزی بودند .

در آخر جرگه بهمان رسم و آئین
 ملی عهد بستند و پیمان خود را به
 سوگند های غلیظ مؤکد کردند
 افراد عسکری نیز درین پیمان
 اشترک نمودند .

حال وقت آنست که نقشه این قیام
 ملی طرح شود و فعالیت آغاز گردد
 ماه رمضان در خوست پایان رسید
 سپهسالار - سردار شاه محمود خان
 غازی را با الله نواز خان به خوست
 احضار فرمود مجلس هاشورع گردید
 عاقبت تجویز شد که باید سه منطقه
 تقسیم شویم سردار شاه محمود خان
 به جاجی بیزود و آنجا قوای قومی
 را تشکیل داده خود را به گردیز
 برسانند من در قبایل منگل بروم و در
 آنجا ترتیبات گرفته خود را به
 گردیز برسانم خود سپهسالار به چند
 ران بروم با اتفاق مردم آنجا به
 گردیز عزیمت کند، الله نواز خان
 نیز در معیت سپهسالار باشد و مرکز
 تمام هدایات و عملیات همان جا
 خواهد بود که سپهسالار تشریف
 دارند. برای اخذ هدایات و داناندن
 سران قوم و مشوره های لازمه چند
 روز دیگر در خوست مانند مردم هر روز
 مجلس های قومی برپا میشد .

غوث الدین خان پسر جان داد خان

سردار
 شاه
 محمود
 خان
 غازی

احمد زایی نیز به وکالت قوم خود درین جرگه حضور داشت مشارالیه با دیگر سران قوم احمد زایی پیشنهاد نمود که باید سپهسالار در همین جا اعلان سلطنت کند زیرا ملت بر علیه اعلیحضرت امان الله خان شورش نموده مردم سمت شرقی و شمالی و سلیمان خیل درین مورد سخت پافشاری دارند در قندهار و هرات و مزار و سایر نقاط افغانستان نیز انکساستی موجود شده و مردم سمت جنوبی هم از اینسکه هیچ معاونت با دولت امانیه نکرده اند بدیننی شان را به حکومت وی ثابت میکنند اگر سپهسالار درینجا اعلان سلطنت نکند مردم تصور میکنند که برای اعلیحضرت امان الله خان خدمت می کند آتش فتنه تیز تر خواهد شد با وجود آنکه غوث الدین خان دعوی خود را با دلائل اقامه میکرد و سران سایر اقوام نیز سخنان او را تأیید میکردند سپهسالار بطور قطع از قبول و اعلان سلطنت ابا آورد و با يك بیان سوزناك و تصمیم قطعی دعوی غوث الدین خان را تردید کرد خلاصه بیان سپهسالار این بوده من از این قیام تنها يك چیز می خواهم و آن نجات افغانستان از خطر است برای این آرزو خاندان خود را در دست دشمن گذاشتم خودم نیز با این بیماری و بی سرانجامی آمده بهر نوع قربانی آماده میباشم امر

سلطنت به فکر من یا تنها به فکر مردم سمت جنوبی مربوط نیست این قضیه به عامه ملت افغانستان تعلق دارد من برای سلطنت نیامده ام شما نیز درین قیام ملی آرزو های پاک خود را به منافع مادی آلوده نسازید منظور اول ما باید شستن دامن تاریخ ما ازین لکه بدنامی باشد آنگاه مسئله سلطنت خود بدست عامه ملت افغانستان فیصله خواهد شد. من می بینم اگر بزودی این خانه جنگی و سفاکی رفع نشود خانه اجدادی ما و شما ویران ، کشور بر باد و استقلال وطن ما که شما مردم جنوبی بیشتر به حصول آن سهم دارید از دست خواهد رفت .

بیان سپه سالار تأثیر خود را بخشید عامه اهل مجلس قناعت کردند . غوث الدین خان نیز قبول کرد سردار شاه محمود خان با هدایات مفصل جانب جاجی و من جانب منگل رفتیم سپهسالار بسوی جدران حرکت کرد مردم منگل از من با حرارت پذیرائی میکرد ، روستا بروستا جمع شده اظهار همراهی مینمودند پس از چهار روز به گت منگل رسیدم زلمی خان و سنگ خان که از مشران منگل اند مرد وار با ما معاونت میکردند اینجا نقطه آخرین قسمت منگل و مجاور با قریه های طوطاخیل است در گت منگل ناگهان تب شدیدی بمن عارض

شده بودند بستری گردیدم زلمی خان و سنگ خان که از مرض بنده پریشان شده بودند دوتن ازمعتمدان خود را به گردیز فرستادند و از محمد صدیق خان فرقه مشد و عبدالحکیم خان حاکم اعلی خواهش کردند که داکتر گردیز را با دوپیه و سامان جهت معالجه بفرستند محمد صدیق خان پسرخواجه جان صاحب زاده برادرشیرجان خان وزیر دربار حبیب الله و عبدالحکیم خان برادر

عبدالعزیز خان بارکزیایی وزیر حربیه دوره امانی بود هر دو نفر خواهش زلمی خان و سنگ خان را پذیرفتند و داکتر عسکری گردیز با ادویه و سامان فرستادند داکتر رسید ولی ادویه و سامان او را در راه اشخاص نامعلوم تاراج کرده بودند هر قدر زلمی خان سعی کرد نتوانست مرتکب این عمل را دستیاب کند و مطابق عادات قومی جزا دهد چون راه مأمون نبود بار دیگر از گردیز دوا نرسید. ادامه دارد

خدمتهای بزرگی به ادب ایران انجام داده اند و کافی است تنها نام یکی دوتن از آنان برده شود تا خوانندگان عزیز گفته های نگارنده را گزافه گویی نپندارند: شادروان ملک الشعرای بهار، شادروان بدیع الزمان فروزانفر و از استادان زنده آقای مدرس رضوی. اما در نوشتن این خاطره ها پیش کشیدن چنین بحثی چندان ضرورت هم ندارد چه هدف نگارنده صرف نظر از پایگاه دانش و فضل ادیب بیان فضیلت آن شادروان است آن حقیقی که در عصر ما یعنی در عصر ماشین سالها است که در بسیاری از کشورها رخت از جهان بر بسته و اگر در کشورهای که در آستانه ی صنعتی شدن هستند گامهایی به منظور همدوش کردن فضل و فضیلت برداشته نشود، بیگمان آنها هم به روزگاری خواهند رسید که این مثل عامیانه ورد زبان

تنبیه خاطرهای از روزگار تحصیل در مدارس قدیم

آنان باشد: ملاشدن چه آسان آدم شدن چه مشکل. شادروان ادیب آن چنان شخصیتی بود که فضل و ادب کسی را با فضیلت و انسانیت حقیقی توأم به دست آورده بود و سخت می کوشید تا شاگردان وی نیز هم فاضل و هم فضیلت مند باشند و چه در ضمن تدریس و چه در هر فرصت مناسب آنان را به انسانیت حقیقی رهبری میکرد. او از مکتب عارفان بزرگی همچون مولوی و عطار و سنایی و خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابو سعید ابوالخیر و دیگر عارفان نامدار پیروی می کرد و شاگردان خود را نیز به کسب فیض از یادگارهای آنان بر می انگیزخت و اینک به یاد کردن نخستین روزی که به محضر وی نائل آمدم می پردازم پیش از یادآوری این موضوع برای روشن شدن ذهن خوانندگان به وضع حوزه ی درس عمومی و درس خصوصی استاد اشاره میکنم. (در شماره آینده)